



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



27 جون 2024

داکتر سید عبدالله کاظم

به تقریب پنجاه و یکمین سالروز کودتای 26 سرطان 1352

علل و انگیزه های تشنت و بینظمی ها در "دهه دموکراسی"

پس از استعفای محمد داؤد از صدارت بتاريخ 19 حوت 1341 دوره عزلت و یا به اصطلاح "کناره گیری" او از امور رسمی و حکومتی آغاز شد که تا کودتای 26 سرطان 1352 مدت ده سال و چهار ماه را دربر گرفت. در این مدت افغانستان بخصوص بعد از انفاذ قانون اساسی 1343 به حیث یک دوره تاریخی مهم مسمی به "دهه دموکراسی" یا "دهه مشروطیت" در آستانه تحولات چند جانبه قرار گرفت، که بهارش با شگوفائی امیدها آغاز شد، ولی متأسفانه به دلایل چند جریان از مسیر اصلی بیرون گردید و با گذشت هر سال قدم قدم امیدها جای خود را به یأس سپردند و پایه های ثبات سیاسی در کشور تدریجاً روبه تزلزل گذاشتند؛ پنج حکومت بدون رسیدن به کدام موفقیت چشمگیر، یکی جانشین دیگر شدند که در ادامه به کودتا و سقوط رژیم سلطنتی منتهی گردید. با آنکه شرح و بسط مکمل رویدادها در طول این دهه از موضوع بحث این مختصر بدور است و ایجاب یک بررسی جداگانه را میکند، اما چون این دوره در قبال خود جریانهای بس مهم و سرنوشت ساز را برای کشور و مردم در برداشت، لازم است در اینجا محض برای تداعی خاطر و مقدمه ای برای نسل جوان که خود شاهد آن رویدادها نبوده اند، نگاه مختصر به مسائلی انداخت که عمدتاً موجب تغییر مسیر از دموکراسی بسوی بینظمی و انارشی در این دوره گردید و کسانیکه علاقمند به مطالعه و شرح مزید درباره خصوصیات بارز دهه دموکراسی باشند، به کتاب پر محتوی و مستند "دهه قانون اساسی، غفلت زدگی افغانها و فرصت طلبی روسها"، تألیف: صباح الدین کشکی، چاپ سوم، پشاور، 1377 مراجعه نمایند. (موصوف به حیث یک ژورنالیست مسلکی مدتی ریاست آژانس باختر، ریاست رادیو افغانستان و صاحب امتیاز روزنامه مشهور "کاروان" و نیز مقام وزارت اطلاعات و کلنور را در کابینه محمد موسی شفیق به عهده داشته است.)

1- احزاب:

برطبق ماده 32 قانون اساسی «اتباع کشور حق دارند برطبق قانون، احزاب سیاسی تشکیل دهند». با آنکه قانون احزاب تا آخراز طرف شاه توشیح و نافذ نگردید و با وجود خلاء قانونی، بزودی دو سه حزب مخفی به نحوی سراز اختفا بیرون کردند و چند حزب دیگر نیز جدیداً پا بعرضه وجود گذاشتند.

بطور عموم احزاب چپگرا پیرو خط مسکو بنام حزب دموکراتیک خلق در دوشاخه "خلق" به رهبری نور محمد تره کی و "پرچم" به رهبری ببرک کارمل از یکطرف و حزب چپگرای خط پیکنگ (بیجنگ) بنام حزب دموکراتیک نوین بعداً مشهور به "شعله جاوید" به رهبری برادران محمودی با انشعابات بعدی آن از طرف دیگر بر مینای ایدئولوژی مارکسیزم - لنینیسم فعالیت گسترده و روز افزون را آغاز کردند. در مقابل آن جریانهای اسلامی اعم از جناح عنعنوی قشری بنام "خدام الفرقان" به رهبری دوتن از شخصیت های مذهبی خانواده مجددی و "جمعیت جوانان مسلمان" به رهبری غلام محمد نیازی و بعداً گلبدین حکمتیار و دیگران پیرو خط اخوان المسلمین مصرتبار نمودند. همچنان حزب سوسیال دموکرات مشهور به "افغان ملت" به رهبری غلام محمد فرهاد با خصوصیت ملیگرایی قومی سر بلند کرد و در عین زمان احزاب ملیگرای دیگر همچو حزب دموکراتیک مترقی مسمی به "مساوات" زیر نظر محمد هاشم میوندوال صدراعظم وقت، حزب "زرنگار" زیر نظر خلیل الله خلیلی، "صدای عوام" زیر نظر عبدالکریم فرزاد و "ستم ملی" شاخه منشعبه حزب دموکراتیک خلق به رهبری محمد طاهر بدخشی نیز به فعالیت شروع کردند.

د پانو شمیره: له 1 تر 5

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني دلیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکي په خیر و لولی

عمده ترین مشخصه اکثر این احزاب پیوند ایدئولوژیک شان با جریانهای مشابه بیرون کشور بود؛ احزاب چپ از شوروی و چین و احزاب اسلامی افراطی از مصر و پاکستان الهام میگرفتند. اکثر این احزاب مخالف رژیم و در جهت سرنگونی نظام سلطنتی تلاش داشتند و عده ای دیگر احزاب با آنکه خواستار سرنگونی سلطنت نبودند، ولی در عمل با دادن شعارها و ایجاد بی نظمی، آب را بیشتر به آسیاب چپگراها ریختند و آگاه یا ناآگاه صف کمونیستها را عملاً تقویه کردند.

2 - مظاهرات:

پوهنتون کابل در این دوره بیک مرکز فعال سیاسی تبدیل گردید و ماهیت علمی خود را تقریباً از دست داد. مظاهرات روزافزون اغلباً از پوهنتون منشاء میگرفت و ادامه آن به شهر میرسید. گروههای فعال چپ و راست بعد از مظاهره معروف "سه عقرب 1343" صحن پوهنتون را دیگر آرام نگذاشتند. چندین بار سلسله درس برای چند هفته و حتی چند ماه قطع گردید، اتحادیه محصلان و استادان بجای توجه به درس و تعلیم، گرایشهای سیاسی را در پوهنتون دامن زدند. برخوردهای شدید میان جناح های راست و چپ افراطی منجر به کشته شدن یکی دو نفر در پوهنتون شد. اقدام خشونت بار پولیس جهت تأمین نظم در آنجا عکس العملهای منفی بار آورد و بر شدت کشمکش های گروهی در برابر حکومت افزود.

سلسله مظاهرات پوهنتونی طوری به مرکز شهر سرایت کرد که شکل روزمره را به خود گرفت و تقریباً هر روز در محلات خاص اطراف پارک زرنگار گروهی در حال سخنرانی و جم غفیری از تماشاچی دور آنها حلقه زده، گوئی اینکار جزء وظیفه آنها گردیده بود. شاگردان معارف، محصلان پوهنتون و مامورین دولت و از همه مهمتر اهالی شهر محض برای تفنن ساعتها به گفتارهای اغلب ضد و نقیض گروههای سیاسی گوش فرا میدادند. قوای پولیس نیز با تمام آرگاه و بارگاه در اطراف گروپ ها جا گرفته و بمنظور حفظ امنیت نظاره گر اوضاع بودند. نتیجه کلی این وضع همانا بی اعتبار شدن حکومتها و از هم گسستن نظم عمومی در شهر و ادارات حکومتی و گسترش همه جانبه بی نظمی و انارشی بود.

3 - مطبوعات:

با انفاذ قانون جدید مطبوعات در سال 1965 (1344) سلسله نشرات غیرحکومتی در افغانستان آغاز گردید و تا سال 1971 حکومت برای تعداد بیش از 31 جریده آزاد اجازه نشر داد که از جمله 7 نشریه (خلق، پرچم، مساوات، صدای عوام، شعله جاوید، افغان ملت و اتحاد ملی) به حیث ارگانههای نشراتی احزاب سیاسی و باقی بشکل نشرات غیرحزبی به فعالیت نشراتی شروع کردند.

تبلیغات ایدئولوژیکی و جدل های فکری منتشره در مطبوعات از یکطرف و گزارشهای انتقادی با لحن شدید در برابر حکومت و حتی سلطنت از طرف دیگر، جنگ مطبوعاتی را با اوضاع درهم و برهم شهرنشانی از مظاهرات چنان بغرنج ساخته بود که تفریق خوب و بد و راست و دروغ را برای مردم مشکل میساخت. در نتیجه اذهان عامه در برابر اوضاع مغشوش گردیده و در نهایت با رمسئولیت همه چیز برگردن حکومت و بی کفایتی اداره آن می افتاد.

4 - تحرکات در ساحه نظامی:

جنرال عبدالولی که عملاً در راس قوای نظامی قرار گرفته بود، با ملاحظه رقابت های خانوادگی و تثبیت هرچه بیشتر نفوذ خود در اردو بطور قاطعانه عمل میکرد و میکوشید تا هواداران محمد داؤد را از قوای نظامی کشور تصفیه کند و با برقراری روابط شخصی یک عده صاحب منصبان را در حلقه خود جلب و جذب نماید. با این روش جنرال عبدالولی فضای نارضایتی بین افسران بالا رتبه و همچنان پایان رتبه روبه تکرر گذاشت و اختلافاتی را در کدرهای اردو به وجود آورد. در این راستا از همه مهمتر سیاسی شدن اردو و کشاندن آنها بسوی ایدئولوژی های چپ و راست و پخش کتب و اوراق تبلیغاتی حزبی در بین نظامیان خطر بسیار جدی را برای آینده بار آورد که متأسفانه جلو آن قطعاً گرفته نشد. در همین احوال امضای قراردادهای جدید نظامی با شوروی زمینه های تماس چپگرایان طرفدار مسکو را در اردو بیشتر از پیش مساعد ساخت، چنانکه به تعداد مشاوران روسی در اردو روز بروز افزوده شد و نیز صاحب منصبان بیشتر جهت تحصیل به شوروی اعزام شدند که تعداد شان در اواخر آن دهه افزون بر 3000 نفر رسید.

5- شوری - یک مرکز اخلاص!

مشروطیت یعنی یک دموکراسی پارلمانی؛ برطبق قانون اساسی 1343 شوری یا پارلمان متشکل از ولسی جرگه و مشرانو جرگه بود. در دهه مشروطیت دوبار انتخابات پارلمانی صورت گرفت: دوره اول در سال 1344 (1965) و دوره دوم در سال 1347 (1969). دوره اول انتخابات تقریباً بدون مداخله حکومت بسر رسید و دوره دوم سخن از مداخلات حکومت در تعیین و کلاء در میان آمد. عمده ترین فرق شورای جدید با دوره های قبل در آن بود که شوراهاى گذشته کاملاً آله دست حکومت وقت و زیر نفوذ مستقیم اراکین سلطنت بودند و هیچ نوع استقلال و صلاحیت از خود نداشتند، اما به مجردیکه وکلاء در دهه مشروطیت به استناد قانون اساسی دریافتند که ایشان صاحب صلاحیت اند و میتوانند بر تصامیم حکومت و عملکرد آن نفوذ کنند، آن وقت اکثر آنها بجای تمرکز بر وظایف اصلی، دنبال سوء استفاده از مقام و منافع شخصی رفتند و پارلمان را بیک مرکز مباحثه و لفاظی تبدیل نمودند که نه تنها در تقویت بنیان دموکراسی کمک نکرد، بلکه در تخریب و تضعیف آن اثر گذاشت.

صلاحیتهای شوری در سه نکته خلاصه میشود: تنظیم امور از طریق وضع قوانین، نظارت بر قوای اجرائیه از طریق استیضاح و دادن رأی اعتماد به حکومت. همچنان وکلاء دریافتند که با استفاده از مصونیت پارلمانی میتوانند حکومت را مورد انتقاد قرار دهند؛ لذا پارلمان در مجموع و وکلاء بطور انفرادی تلاش کردند تا حکومت را در موارد مختلف تحت فشار قرار دهند و امور اجرائیوی را به رکود مواجه سازند، بخصوص گروههای چپی که تریبون پارلمان را وسیله تبلیغ مفکوروی خود ساخته، در بین وکلاء به تفرقه اندازی پرداخته و میکوشیدند نظام را در مجموع فلج نمایند. عده ای دیگر وکلاء با پروگرامهای حکومت مخالفت میکردند تا به مردم حالی سازند که آنها تابع هدایات حکومت نیستند و یا اینکه مؤکلین خود را به وسیله قدرت و نفوذ حاصله زیر تاثیر قرار دهند. در این دوره فقدان نصاب یک مرض مزمن شوری بود که این سازمان مهم را در کشور فلج ساخته و اینکار عمداً جهت تخریب صورت میگرفت.

6 - تشنج روز افزون بین قوای ثلاثه:

برطبق قانون اساسی برای اولین بار قوای قضائیه به حیث یک قوه مستقل دولت تشکیل گردید که تقرر قاضی القضاة و 9 نفر اعضای ستره محکمه از صلاحیت مستقیم پادشاه بود. با اینکار تمام محاکم کشور زیر اداره مستقل ستره محکمه درآمد و فیصله های محاکم، قطعی و واجب التعمیل اعلام گردید (مگر حکم به مرگ و قصاص که باید از طرف پادشاه تائید می شد). اصطکاک در مورد صلاحیت های مفوضه بین سارنوالی (مربوط وزارت عدلیه) و محاکم در موارد مختلف بین قوه اجرائیه و قضائیه از یکطرف و تصویب قوانین مربوط به امور قضائی از طریق پارلمان (قوه مقننه) طرف دیگر برخورد روز افزون را بین قوای ثلاثه به وجود آورد که اینکار بجای اصل "تفکیک قوا" به "تخریب قوا" و به برهم خوردن نظم امور منتج گردید.

7 - شیوع سبوتاژها:

وابستگان گروههای سیاسی خاصاً حلقات چپ و راست افراطی همیشه در این دوره سعی داشتند، حالاتی را بوجود آورند که بر ناراضی مردم از رژیم بیفزایند، بی امنیتی و بدگمانی را در سطح کشور توسعه دهند، کارشکنی و سبوتاژ را در ادارات معمول سازند، تفرقه و اختلاف را در بین اراکین دولت، نمایندگان پارلمان و ادارات مربوطه دامن زنند، بر علیه رژیم به تبلیغات و نشرات زهرآگین بپردازند، اختلافات قومی و زبانی را شدت بخشند و با نفوذ در اردو آنها را در برابر حکومت به قیام تشویق نمایند و به آنها درس افراط گرائی چپ و راست بیاموزند. پراکنده ساختن آوازه ها و پخش شایعات بی اساس برای بدنام کردن شخصیت های مخالف، دسیسه و توطئه در اجرای امور و خلاصه ده ها اقدام تخریبی دیگر شامل اجندای کارگروههای مخالف نظام بود که با شدت عملی میشد. در نتیجه همین تخریبات ذهنیت عامه علیه حکومت و نظام تحریک میگردد و بی اعتمادی مزید را بین حکومت و ملت دامن میزد.

8 - وضع اقتصادی:

باآنکه ختم پلان پنجساله دوم و سوم با موفقیت های نسبی همراه بود و اقتصاد کشور بسوی تحول مثبت حرکت میکرد، ولی بی ثباتی سیاسی همه را بخود متوجه ساخته و عدم اطمینان به اوضاع آینده، مانع تشبثات سرمایه گذاری خصوصی در سکتورهای مهمه صنعتی گردید و بیشتر سرمایه ها در تجارت و خرید خانه و جایداد ها

بکار رفت. در این دوره با وجود تلاش حکومت زمینه جلب همکاریهای اقتصادی از کشورهای غربی مساعد نشد و از آنرو با ادامه کمکهای اقتصادی شوروی باز هم به نفوذ آن کشور در افغانستان در طول این دهه بیشتر از پیش افزوده شد. بسته شدن راه ترانزیت از طریق پاکستان و آمادگی شوروی در رفع این مشکل، اقتصاد کشور را بیش از پیش به شوروی وابسته ساخت.

9 - بی ثباتی حکومتها:

در اینجالاتم است گزارش بسیار فشرده و مختصر برای تداعی خاطر درباره تغییر و تبدیل حکومت ها طی ده سال "دموکراسی" از 1342 تا 1352 ارائه گردد تا در پرتو آن آگاهی مقدماتی از واقعیت های تاریخی آنوقت حاصل گردد، از اینقرار: قوه اجرائیه یعنی حکومت در طول ده سال دموکراسی در افغانستان توسط پنج صدراعظم رهبری گردید، هریک: داکتر محمد یوسف، محمد هاشم میوندوال، نوراحمد اعتمادی، داکتر عبدالظاهر و محمد موسی شفیق. از نظر دوام حکومت باید گفت که کوتاه ترین دوره حکومت همانا دوره دوم حکومت داکتر محمد یوسف بود که پس از اخذ رأی اعتماد از شورا فقط 4 روز دوام کرد و پادشاه با قبول استعفای او در 7 عقرب 1344 (29 اکتوبر 1965) محمد هاشم میوند وال (وزیر مطبوعات در کابینه داکتر یوسف) را فوراً به تشکیل حکومت توظیف نمود. میوندوال نیز پس از گذشتادن مدت دوسال به دلایل مختلف و ظاهراً به دلیل مریضی از مقام صدارت استعفی داد و پادشاه بجایش در بتاریخ 9 عقرب 1346 (اول نوامبر 1967) نوراحمد اعتمادی (وزیر خارجه در کابینه میوندوال) را مؤظف به تشکیل کابینه ساخت که توانست در مدت 20 روز از ولسی جرگه کسب رأی اعتماد کند. دوره قانونی صدارت اعتمادی بر طبق قانون اساسی وقتی پایان یافت که دوره دوازدهم شوری به پایان رسید و صدراعظم مکلف بود با آمدن دوره جدید شوری مجدداً به کسب رأی اعتماد بپردازد که به این اساس او توانست بار دوم به کار صدارت ادامه دهد، تا آنکه زیر فشار جدی شورا و تهدید به سلب اعتماد، ناگزیر شد از مقام صدارت در بتاریخ 26 ثور 1350 (17 می 1971) استعفی دهد.

پادشاه پس از قبول استعفای اعتمادی یکی دیگر از مهره های مجرب حکومت سابقه که مدتی هم به حیث رئیس ولسی جرگه ایفای وظیفه کرده بود، داکتر عبدالظاهر را بتاریخ 18 جوزا 1350 (8 جون 1971) به مقام صدارت توظیف کرد. او نیز در زیر چرخ حوادث مثل صدراعظم قبلی تاب مقاومت نیاورد و مخصوصاً وقوع خشکسالی مدهش که فاجعه بار بود و نیز تشدید مظاهرات و از همه مهمتر کشمکش های داخل شوری به روی مسائل زبان و دیگر عوامل او را تحت فشار ولسی جرگه قرارداد و بتاریخ 14 قوس 1351 (5 دسمبر 1972) مجبور به استعفی ساخت. دو روز بعد محمد موسی شفیق یک عضو برجسته تسوید قانون اساسی که در کابینه داکتر ظاهر به حیث وزیر خارجه ایفای وظیفه میکرد و سخت مورد اعتماد شاه قرار داشت، به حیث آخرین مهره کاری سلطنت متکفل امور صدارت شد. با آنکه او در مدت کوتاه با دست آوردهای قابل ذکر امور محوله را به پیش می برد، اما اوضاع کلی کشور قبل از او چنان از هم پاشیده شده و فضای آینده چنان مغشوش گردیده بود که احتمال کامیابی و تداوم کار او را زیر سؤال می برد، چنانکه با وقوع کودتای 26 سرطان 1352 (17 جولای 1973) با سقوط سلطنت دوره 9 ماهه کار او نیز به پایان رسید.

مخالفتان محمد داؤد کوشش میکردند بروز هر مشکل را به پای او ختم کنند!

داکتر محمد یوسف که بعد از استعفای محمد داؤد بتاریخ 19 حوت 1341 (7 مارچ 1963) از طرف پادشاه به حیث صدراعظم دوره انتقال تعیین گردید، یگانه وزیری بود که طی ده سال صدارت محمد داؤد به عین وظیفه کار کرد و یکی از معتمدان محمد داؤد محسوب می شد و دلیلی که شاه او را به حیث جانشین محمد داؤد انتخاب کرد، یکی هم به مقصد خاطر خواهی محمد داؤد بود. اما داکتر محمد یوسف به یکبارگی راه خود را به تاسی از نظر شاه در پیش گرفت و دوستی و همکاری سابقه خود را با محمد داؤد یکدم پشت سر گذاشت و حتی در جبهه مخالفان او اخذ موقف کرد. هنگامیکه حادثه 3 عقرب 1344 (25 اکتوبر 1965) حین تدویر جلسه اخذ رأی اعتماد برای داکتر محمد یوسف در شوری بوقوع پیوست و موجب اولین مظاهره بزرگ در آنوقت گردید و منجر به مداخله قوای امنیتی فراتر از پولیس یعنی اردو شد، بعضی از مخالفان محمد داؤد در این حادثه دست محمد داؤد را شریک میدانستند، چنانچه میر محمد صدیق فرهنگ می نویسد: «محرک و سازمان دهنده اصلی

تظاهرات در روز سوم عقرب سال 1344 حزب دموکراتیک خلق بخصوص آن اعضای حزب مذکور بود که بعداً گروه معروف به "پرچم" را تشکیل دادند... از همکاری نزدیک این گروه با اتحاد شوروی در آن وقت و پس از آن میتوان نتیجه گرفت که سفارت دولت مذکور هم در جریان قرار داشت و به اغلب احتمال دستور کار از آنجا صادر می شد. همچنان سردار محمد داؤد که از اوضاع ناراضی بود و بعدها برای سالیان دراز از گروه پرچم حمایت نمود، به ظن غالب در تشویق آن سهم داشت، چنانچه شاهدان عینی سردار موصوف را دیدند که برای مدتی با موتر خود از عقب تظاهر کنندگان روان بود. «(فرهنگ: "افغانستان در پنج قرن اخیر"، ... صفحه 784)

جای شک نیست که در حادثه سه عقرب دست جناح چپ به نحوی شریک بود و اما این واقعه به همان سادگی نبود که فرهنگ به هدف حمایت از موقف داکتر محمد یوسف آنرا به پای سفارت شوروی و نیز با نقش محمد داؤد پیوند میدهد و حتی ادعا میکند که شاهدان عینی سردار موصوف را دیدند که برای مدتی با موتر خود از عقب تظاهر کنندگان روان بود و فرهنگ این ادعای غیرمستند خود را با عبارت "ظن غالب" می پوشاند. فرهنگ به حیث یکی از مخالفان سرسخت محمد داؤد با عبارات فوق میکوشد تا بر چسب ارتباط محمد داؤد را با پرچم و غیرمستقیم با سفارت شوروی در ذهن خواننده تزریق کند، درحالیکه محمد داؤد در چند سال اول بعد استعفی حتی کمتر از منزل بیرون می شد و تمام احتیاط را بکار می بست تا در امور سیاسی عملاً داخل اقدام نگردد و این یک واقعیت غیرقابل انکار است، چون حضور او در آن سالها در محضر عام هیچگاه دیده نشده و نیز حرفی از او در مطبوعات منعکس نگردیده است، چه رسد به آنکه او در همچو وضع نا به سامان آنروز با موتر خود در دنبال مظاهره چیان براه افتاده باشد.

حینیکه پادشاه به سرعت استعفای داکتر محمدیوسف را با وجود کسب رأی اعتماد از شوری قبول کرد، فوری به جایش محمد هاشم میوندوال را به مقام صدارت توظیف نمود. صباح الدین کشکی در کتاب "دهه قانون اساسی" خویش یکی از دلایل مقرری او را چنین بیان میکند: «پادشاه با رویکار آوردن میوندوال بحیث صدراعظم در عین حال میخواست از موقع برای ترمیم روابط با محمد داؤد استفاده کند. میوندوال با سردار محمدنعیم، برادر محمد داؤد هنگامیکه محمد نعیم قبل از احراز مقام وزارت خارجه در 1953 به حیث سفیر در واشنگتن کار میکرد، از نزدیک همکار و در تماس بود. میوندوال که مدتی با دو برادر روابط صمیمی داشت، در هنگام صدارت خود نیز سعی کرد تا اختلافاتی را حل کند که بین محمد داؤد و حکومت بمیان آمده بود. بطور مثال او بطور خاص یکی از دوستان محمد داؤد را بحیث سفیر در خارج مقرر کرد و در این مورد گفت: بسیار مهم است روابط بین حکومت و محمد داؤد عادی شود، در غیر آن محمد داؤد همواره با قدرت های مخالف همکاری خواهد کرد. او گفت: "به همین دلیل است که در نظر دارم داکتر سهیل را به حیث سفیر در چین مقرر کنم."» (کشکی، صباح الدین: "دهه قانون اساسی" ... صفحه 50)

آرشیف: مطالب دیگر محترم داکتر سید عبدالله کاظم